

اهداف تجاوز کارانه آمریکا و اسرائیل در سودان

کشورهای سودان، سومالی، رواندا، بروندي کنگو «زئیر» را از نظر دور ندارند. با توجه به این واقعیت که جنگهای قومی در منطقه شاخ آفریقا و حوزه دریاچه های بزرگ، ریشه در تاریخ استعماری قاره آفریقا دارد و تداوم و تشدید آن همچنان با حمایت تدارکاتی نظامی و سیاسی - تبلیغاتی خارجی امکان پذیر می شود، اکنون این سؤال مهم مطرح می شود که آیا طرح براندازی دولت سودان - لا اقل آن طور که در خارطوم گمان می رود - در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است؟!

این پرسش نه تنها برای دولت سودان یک سؤال حساس و تعیین کننده است، بلکه ثبات سیاسی کل منطقه نیز به آن بستگی دارد و به همین دلیل، باید به آن توجه کرد. البته روشن است که شرایط داخلی سودان و برخورداری دولت از پایگاه اجتماعی و گستردگی حمایت مردمی از آن، با حاکمیت دیکتاتوری نظیر موبوتو در زئیر - که دوران آن به هر حال به سر آمده بود - قابل قیاس نیست. منتها این واقعیت را نمی توان نادیده گرفت که جنگهای داخلی و قومی جاری در این بخش از جهان در ارتباط نزدیکی با تداوم

جنگ داخلی سودان طی ماههای اخیر شدت گرفته است. طیف گسترده ای از مخالفان داخلی، مرکب از هواداران صادق المهدی، نخست وزیر قبلی و رهبر حزب امت، گروه صوفی ملک ختمیه به رهبری عثمان میرغنی و شورشیان جنوب به رهبری سرهنگ شورشی جان گارانگ تشکیل و قوی تر از گذشته از حمایت خارجی برخوردار شده است. سفر اخیر صادق المهدی به واشنگتن و دیدار و گفتگو با مقامات آمریکایی در کنار تمرکز نیروهای مخالفان در امتداد مرزهای مشترک سودان با کشورهای اریتره، اتیوپی و اوگاندا، تهدید نظامی علیه دولت سودان را وارد مرحله حادثری کرده است. صاحب نظرانی که جنگهای داخلی با ماهیت قومی در کشورهای آفریقایی را از نزدیک پی گیری می کنند، در همان حال که نگرانی دولت سودان از وجود نوعی توطئه براندازی را درک می کنند، ارتباط ارگانیک و تنگاتنگ بین این گونه جنگهای قومی مخرب در

رقابتهای سنتی قدرتهای خارجی و نواستعماری است که به نظر می‌رسد شخصاً بین آمریکا و فرانسه به صورت نه‌چندان پنهانی در جریان باشد. در این میان، اهداف استراتژیک اسرائیل را می‌توان در کشوری نظیر سودان به آن افزود. بنابراین، قطع نظر از وضعیت مخالفان داخلی دولت سودان،

اهداف آمریکا و اسرائیل در این کشور تعیین‌کننده‌تر خواهند بود. با توجه به همین واقعیت، باید دید که چران سودان در کانون توجه دولتمردان آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است.

اهداف آمریکا در سودان

آمریکا در سودان اهداف سیاسی-نظامی، اقتصادی و ایدئولوژیکی خاص خود را دنبال می‌کند. قضاوت در این باره که آیا آمریکا برای دستیابی نهایی به این اهداف متنوع تا براندازی دولت سودان پیش خواهد رفت یا نه، واقعاً دشوار است. اما واقعیت این است که نظام حاکم بر سودان، نظام مطلوب و هماهنگ با منافع آمریکا نیست. برای درک واقع بینانه‌تر رفتار و چگونگی برخورد احتمالی آمریکا با نظامهای

مغایر با منافع و اهداف آمریکا، باید به شرایط خاص کشورها، میزان اعتبار منطقه‌ای و بین‌المللی آنها، قدرت تأثیرگذاری آنها بر منافع استراتژیک و حیاتی آمریکا و مهم‌تر از همه اینها قدرت و توان ملی این گونه کشورها در مقاومت علیه توطئه‌های خارجی توجه داشت.

سودان از این جهت دارای جنبه‌های مثبت و منفی است. سودان، در بخش شمالی و مسلمان خود از انسجام و حمایت مردمی لازم برخوردار است. یک ارتش نسبتاً قوی و منضبط در معیارهای منطقی آن در اختیار دارد و اراده سیاسی لازم نیز در میان صاحبان قدرت برای مقاومت وجود دارد، اما در همان حال، به لحاظ قومی ضربه‌پذیر است. جنوب آن با شورش قومی روبه‌رو است؛ با همسایگان نسا‌زگاری مواجه است و با برخی از آنها نظیر مصر، اختلافات ارضی قابل توجهی دارد. بر همین اساس گمان می‌رود که جالش اصلی بین همین موضوعات، آینده سودان را روشن خواهد ساخت و تلاش آمریکا می‌تواند در جهت بهره‌گیری فرصت طلبانه از این گونه چالشها باشد.

اهداف نظامی آمریکا در سودان با موقعیت استراتژیک این کشور در شاخ آفریقا و دسترسی آن به آبهای دریای سرخ در نزدیکی تنگه استراتژیک باب المندب، ارتباط دارد. هر چند اهداف نظامی آمریکا در شاخ آفریقا تازه‌گی نداشته و در دوران جنگ سرد نیز دنبال می‌شد، اما شرایط نوین جهانی در پی سقوط اتحاد شوروی سابق و ادعاهای آمریکا مبنی بر تک قطبی بودن قدرت جهانی، اهداف نظامی آمریکا را در مناطق حساس جهان روشن‌تر ساخته است. تسلط بر دریای سرخ، از این جهت که تنها راه با صرفه اقتصادی ارتباط دهنده چاههای نفت حوزه خلیج فارس از طریق تنگه‌های باب المندب و سوئز به دریای مدیترانه و در نهایت اقیانوس اطلس از طریق جبل الطارق است، برای آمریکا جنبه‌های حیاتی یافته است. بنابراین، سودان در استراتژی کلی آمریکا برای حفظ راههای ارتباطی و گذرگاههای مهم آبی که حمل و نقل سوخت ارزان به دنیای صنعتی را تسهیل می‌کنند، جایگاهی ویژه خواهد یافت.

همچنین، باید توجه داشت که دریای سرخ، محل تردد ناوگانهای نیروی

دریایی آمریکا از حوزه دریای مدیترانه به حوزه خلیج فارس و اقیانوس هند است و از زمان جنگ نفت علیه عراق به نحو محسوسی بر اهمیت حضور نظامی آمریکا در این منطقه افزوده شده است. روشن است که سودان در شرایط کنونی نمی‌تواند مخل امنیت مورد نظر آمریکا در دریای سرخ باشد، ولی در هر حال، تنها کشور ساحلی این آبراه بین‌المللی است که با سیاستهای آمریکا هماهنگ نیست. این ناهماهنگی از این جهت که آمریکا خود را ژندارم جهانی می‌داند، حایز اهمیت است و تا حدودی می‌تواند سیاستهای مداخله‌گرایانه آمریکا در سودان را توضیح دهد.

آنچه بر حساسیت سودان می‌افزاید، گره خوردن منافع نظامی آمریکا با منافع سیاسی - ایدئولوژیک این کشور است. حاکمیت در سودان، برداشتی انقلابی و رادیکال از اسلام شاخه سنی بدست می‌دهد. این برداشت، هر چند که با نمونه شیعی آن در ایران تفاوتی دارد، ولی در هر حال، از این جهت که ضد سلطه خارجی بر جهان اسلام و مخالف موجودیت اسرائیل در خاورمیانه است و از

اعراب و فلسطینیان در مقابل توسعه طلبیهای ارضی اسرائیل حمایت می کند، در نظر آمریکا نامطلوب است. تصور بر این است که ضدیت با هرگونه برداشت انقلابی از اسلام در میان دولتمردان آمریکایی با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ارتباط داشته باشد، اما آنچه بر دامنه این ضدیت می افزاید، ارایه اندیشه هایی است که در رقابتهای کلی تری در صدد تفسیر شرایط جهانی و سیر تحول قدرت بین المللی بعد از جنگ سرد در محافل روشنفکری عرب برآمده اند. در این گونه تفسیرها، بقای تمدن

لیبرال غرب در گرو وجود دشمن یا دشمنانی فرضی است. در دوران جنگ سرد، این نقش دشمن به عهده بلوک کمونیست گذاشته شده بود. آمریکا در آن مقطع، تمامی رفتارهای خشن سیاسی و نظامی و جریانهای نامطلوب خود را علیه کشورها با توجیه مقابله با ایدئولوژی کمونیستی اعمال می کرد و بدین وسیله از حمایت جهان غرب برخوردار می شد. پایان جنگ سرد و شکست ایدئولوژیکی کمونیسم، بعضی از اندیشمندان محافل روشنفکری غرب را به اسلام رادیکال به عنوان دشمن جایگزین،

متوجه ساخته است. هانتینگتون، اندیشمند آمریکایی، پرچمدار این جریان شده است. وی در مقاله ای تحت عنوان برخورد تمدنهای نظریه ای جدید ارایه کرده است. در این نظریه، اسلام انقلابی، دشمن جدید نظامهای لیبرال - سرمایه دار تصویر شده است. سودان در این نظریه به دلیل موقعیت ویژه ای که به لحاظ جغرافیایی در حد فاصل تمدن اسلامی - مسیحی در قاره آفریقا دارد، جزء نقاط تماس و برخورد این دو تمدن دانسته شده است. هانتینگتون در این خصوص می نویسد:

«...از نظر تاریخی برخورد خصمانه دیگری از جانب تمدن عربی - اسلامی بر ضد کفار و بت پرستان و این بار به نحو فزاینده ای در برابر سیاهپوستان مسیحی در جنوب به چشم می خورد. در گذشته این دشمنی در قالب روابط برده داری عرب و برده سیاهپوست متبلور می شد: امروزه این امر، در جنگ داخلی اعراب و سیاهپوستان در سودان، جنگ بین شورشیان مورد حمایت لیبی و دولت چاد، تنش بین مسیحیان ارتدوکس و مسلمانان در

شاخ آفریقا و درگیریهای سیاسی و تجدید خشونت‌ها و شورش‌های قومی بین مسلمانان و مسیحیان در نیجریه ظاهر شده است. جریان نوسازی آفریقا و گسترش مسیحت، احتمالاً امکان بروز خشونت در امتداد این خط گسل را تقویت می‌کند...^۱

با توجه به ارائه این گونه نظریات مغرضانه در جهان غرب، اکنون این سؤال به صورت جدی مطرح است که آیا هیئت حاکمه آمریکا تحت تأثیر چنین اتفاقاتی قرار نگرفته است؟! برخورد‌های خصمانه آمریکا با حرکت‌های انقلابی و اسلامی که با تبلیغات حساب‌شده دامنه دار و بزرگ‌نمایی‌های غیرمعمول از خطر و توان این گونه حرکت‌ها در سطح جهانی صورت می‌گیرد، آیا تصادفی است یا نه، حرکتی جهت دار است و قصد دارد بین اسلام و تمدن لیبرال غربی براساس نظریه برخورد تمدن‌ها تقابل ایجاد کرده و از این طریق، نیاز آمریکا به عنوان یک ابرقدرت برای داشتن یک دشمن فرضی را برآورده سازد.

ضدیت آمریکا با دولت اسلامی سودان را باید در چنین استراتژی خطرناکی مورد

توجه قرار داد؛ اما در همان حال باید گفت که تبلیغ گسترده این موضوع که اسلام انقلابی، دشمن نظام سرمایه داری لیبرال بوده و در نهایت از توان کافی برای برهم زدن تعادل آن برخوردار است، حرکتی مشکوک است که به دلیل تکرار بسیار، در میان مسلمانان انقلابی نیز توهماتی خطرناک را دامن زده است.

با توجه به مجموعه این واقعیت به نظر می‌رسد سودان در شرایط دشوار کنونی اش، ناخواسته در مسیری قرار گرفته است که تمامیت ارضی و وحدت ملی اش با جدی‌ترین مخاطرات روبه‌رو شده و همین مسئله به آمریکا امکان بهره‌برداری فرصت طلبانه داده است. با این حال، با این موضوع که منافع آمریکا با تجزیه طلبان جنوب سودان و یا کشورهای همسایه آن به تمامی هماهنگ شده، باید قدری با احتیاط برخورد کرد. حفظ تضادهای منطقه‌ای، در سطح قابل‌کنترلی از شیوه‌های شناخته شده و قدیمی استعماری است و گمان می‌رود این شیوه‌ها در شرایط نوین جهانی نیز کاربرد خاص خود را داشته باشد. بنابراین، بعید است که در چنین

موقعیتی، آمریکا در طرح براندازی سودان آن قدر پیش برود که تغییرات دامنه داری را به این کشور تحمیل کند. اما در همان حال، شک نیست که آمریکا از اهرم مخالفان دولت اسلامی سودان برای تحمیل خواسته های سیاسی خود بر دولت این کشور نهایت استفاده را خواهد برد. به هر میزان دولت سودان مجبور به انعطاف در مواضع اعلام شده بشود، آمریکا از آن سود خواهد برد.

اهداف اسرائیل در سودان

از یک نظر آمریکا و اسرائیل در سودان اهداف یکسانی را پی گیری می کنند. رشد انقلاب اسلامی که ماهیت ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی از خود بروز بدهد، منافع استراتژیک آمریکا و اسرائیل را تهدید می کند. برداشت انقلابی از اسلام، اساساً نمی تواند موجودیت اسرائیل را بپذیرد و آن را یک نوک پیکان زهر آلود استعمار خارجی، در قلب جهان اسلام و عرب می داند؛ بر همین اساس، اشکارا خواهان نابودی آن است. یکی از دلایل مداخله آمریکا و اسرائیل در امور داخلی سودان را باید برداشت

رادیکال سودان از اسلام بر مبنای اندیشه های حسن ترابی دانست، ولی این، تنها دلیل نمی تواند باشد. واقعیت جغرافیایی خشک خاورمیانه و مسئله کمبود آب را می توان دلیل مهم دیگری از علایق خاص اسرائیل در حوزه رودخانه نیل دانست. رشد جمعیت اسرائیل، افزایش مداوم شهرکهای یهودی نشین، سیل مهاجرین تازه وارد - بخصوص بعد از سقوط اتحاد شوروی - سطح انتظارات و توقعات مهاجرین و سطح بالاتر مصرف آب به وسیله یهودیان نسبت به اعراب همسایه و در نهایت، استراتژی توسعه صنعتی و کشاورزی دولت یهود که مصرف بازهم بیشتر آب را در آینده اجتناب ناپذیر خواهد ساخت، موجب شده است که سیاستمداران و طراحان اسرائیلی با درک واقعیت تلخ کمبود منابع و ذخایر آبی در دسترس، متوجه منابع و ذخایر دور دست تر شوند. نگاهی گذرا به حوزه های آبی خاورمیانه و شمال آفریقا، سه حوزه آبی را برای اسرائیل به عنوان امکانات بالقوه مطرح می سازد. این سه حوزه آبی، عبارتند از:

- حوزه رودخانه های دجله و فرات
- حوزه رودخانه اردن و لیطانی

- حوزه رودخانه نیل.^۱

اسرائیل از طریق گسترش نظامی محدوده ارضی خود به جنوب لبنان و بلندیهای جولان توانسته است بر بخشی از سرچشمه های حوزه آبی رود اردن و لیطانی دست یابد، اما این حالت، ناپایدار است و در بلندمدت نمی تواند پاسخگوی نیازهای روز افزون مصرف داخلی اسرائیل باشد. چرا که اولاً، تداوم اشغال جنوب لبنان و بلندیهای جولان برای همیشه امکان پذیر نیست. ثانیاً، منابع آبی این حوزه محدود است و کشورهای عرب منطقه خود به شدت با کمبود ذخایر آبی روبه رو هستند. اسرائیل با غارت منابع آبی اعراب در کوتاه مدت می تواند بخشی از نیازهای خود را مرتفع سازد، اما در بلندمدت تضمین کافی در این باره وجود ندارد. برغم اعلام آمادگی ترکیه، موانع جدی بر سر راه عملی ساختن انتقال آب از حوزه رودخانه های دجله و فرات وجود دارد.

اسرائیل از دو طریق ممکن می تواند به آبهای حوزه دجله و فرات دسترسی داشته باشد. یک راه، احداث خطوط لوله از بنادر ترکیه از طریق دریا به سواحل اسرائیل

است؛ مسیری نسبتاً طولانی و با هزینه های سنگین که در شرایط کنونی اسرائیل از توان مالی لازم برای اجرای چنین طرح جاه طلبانه ای برخوردار نیست و مهمتر از آن، آسیب پذیری این خط لوله در مقابل عملیات احتمالی خرابکارانه است که حفاظت دائمی و پرهزینه ای را طلب خواهد کرد. راه دوم، احداث خطوط لوله از طریق زمین و عبور از کشورهای عربی عراق - سوریه و اردن است که این مسیر حتی از مسیر اول غیرعملی تر به نظر می رسد، چرا که سوریه و عراق در آبهای دجله و فرات ذینفع هستند و هم اکنون با دولت ترکیه بر سر چگونگی توزیع آن اختلاف نظر دارند. ظاهراً با توجه به چنین واقعیت‌هایی است که در گفتگوهای اولیه انتقال آب سرچشمه های دجله و فرات، نامی از اسرائیل برده نمی شود و ترکیه تمایل خود را در قالب قابل قبول تری برای رفع نیازهای آبی کشورهای عربستان سعودی، کویت و اردن نشان می دهد، اما شک نیست که هدف نهایی، رساندن شاخه اصلی خطوط لوله ای از آب دجله و فرات به اسرائیل است.

حوزه سوم آبی موردنظر اسرائیل،

رودخانه نیل است. نیل پرآب‌ترین رودخانه در شمال آفریقا است که حیات دو کشور مصر و سودان به آن وابسته است و در همان حال در بلندمدت می‌تواند نیازهای اسرائیل را برآورده سازد. البته، این اندیشه، جدید نیست و گفته می‌شود که اولین بار به وسیله هرتزل در سال ۱۹۰۳ مطرح شده است. هرتزل، موضوع انتقال آب نیل به صحرای سینا و امکان اسکان مهاجرین یهود را در آن منطقه در نظر داشت. این طرح، هرچند که عملی به نظر نمی‌رسد، اما هنوز هم برای اسرائیل جاذبه دارد. در هر حال، گمان می‌رود که دخالت اسرائیل در امور داخلی سودان در قالب حمایت نظامی از شورشیان جنوب و نیز گسترش مناسبات با کشورهای اسیوپی، اریتره و اوگاندا که در بسالا دست به رودخانه نیل دسترسی دارند، قابل توضیح باشد. بدین معنا که علایق اسرائیل به این کشورها را می‌توان در استراتژی کلی‌تر دستیابی به سرچشمه‌های حوزه رودخانه نیل به عنوان بخشی از جنگ خاورمیانه در نظر گرفت. اسرائیل به هر میزان که بتواند با کشورهایایی که به سرچشمه‌های آبی اعراب دستیابی دارند نزدیکتر شود، کشورهای

عرب را در موقعیت آسیب‌پذیری قرار می‌دهد. چنین امری در نهایت به سود اسرائیل خواهد بود. گذشته از این، باید توجه داشت که اسرائیل در دریای سرخ که سودان دارای سواحل نسبتاً طولانی در آن است، علایق امنیتی خاص خود را دارد و وجود قدرت اسلامی معارض با منافع اسرائیل، به لحاظ امنیتی می‌تواند محدودیتهایی در ارتباط با خلیج عقبه به وجود بیاورد.

بنابراین، اسرائیل در ضدیت با دولت سودان دلایل خاص خود را دارد و تقویت نظامی شورشیان جنوب و احتمالاً به تجزیه کشاندن این کشور، با اهداف استراتژیک اسرائیل هماهنگی دارد. جدا از این واقعیت، این گونه دخالت‌های قابل درک نخواهد بود. در عین حال، باید در نظر گرفت که تجزیه احتمالی سودان به دو کشور مسلمان در شمال و مسیحی در جنوب می‌تواند در عمل این ادعای اسرائیل را که مسلمانان نمی‌توانند با پیروان سایر ادیان در یک کشور واحد زندگی مسالمت‌آمیز داشته‌باشند، ثابت کند و توجیه ایده نولوژیکی نفی زندگی مسالمت‌آمیز فلسطینیان مسلمان و یهودیان در فلسطینی واحد را - آن‌طور که فلسطینیان

خواهان آن هستند- تقویت خواهد کرد. و داشته باشد.

این شاید یکی از اصلی ترین اهداف نه چندان روشن اسرائیل جهت دخالت در امور داخلی سودان باشد. براین اساس، می تواند گفت که اسرائیل در دشمنی با دولت سودان، انگیزه های قوی تر- حتی از آمریکا- می تواند

پیر محمد ملازهی

۱- آب و امنیت در خاورمیانه. گزارش
مدرسه مطالعات استراتژیک لندن- چاپ دانشگاه
امام حسین، ص، ۴۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی